



28 اگست 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی به عروج وافول ستاره اقبال عبدالملک عبدالرحیمزی

(این نوشته در چهار قسمت تقدیم میشود)

(قسمت اول)

ستاره اقبال این شخصیت همانطوریکه از یک مقام عادی دفعاً به حیث یک وزیر مقتدر و سومین شخصیت با صلاحیت کامل در دروه صدارت شهید محمد داؤد خان یکدم عروج کرد که نام و دبده اش سرزبانها افتاد، به همان سرعت راه افول را در پیش گرفت و مثل حبیبی از قدرت نا پدید گردید و سالهای دراز در کنج زندان بسر برد. عمر این صلابت قدرت از شروع تا ختم فقط 4 سال دوام کرد. اینکه چگونه این رویداد قوس صعودی و نزولی پیمود و چه عواملی در آن نقش داشت، موضوع بحث این نوشته است که هیچگاه به تفصیل درباره آن بطور مستند چیزی نوشته نشده و اما بطور پراکنده در هر کتاب و مقاله از چند سطر گرفته تا چند صفحه کوتاه در زمینه ابراز نظر گردیده و هریک موضوع را از زویه خاص خود دیده و بر آن تبصره کرده است.

در این نوشته کوشش میشود به استناد مأخذ دست داشته به سوالات ذیل معلومات و تا حدی پاسخ ارائه گردد: عبدالملک خان عبدالرحیمزی کی بود؟ چه خصوصیات داشت؟ چگونه طی مراتب کرد و به مقام و منزلت رسید؟ در دوران وزارت خود چه خدماتی انجام داد؟ چرا دوستان کم و اما دشمنان زیاد پیدا کرد؟ علل سقوط آنی او از مقام چه بود؟ آیا او واقعاً میخواست کودتا کند؟ تاچه حد سفر امریکا در سقوط او نقش بازی کرد؟ کدام دست ها از داخل و خارج در اینکار دیدخل بودند؟ چرا 23 سال را در زندان سپری نمود و پیشنهاد رهائی از زندان را چند بار رد کرد؟ کسانیکه در قضیه با او یکجا زندانی شدند، کی ها بودند و سرنوشت آنها را بکجا کشانید؟

در آغاز قابل ذکر میدانم که نویسندگان هریک نام او را در آثار خود گاهی مکمل و گاهی مختصر از جمله: عبدالملک عبدالرحیمزی، جنرال عبدالملک، وزیر عبدالملک خان، عبدالملک خان و نیز بطور مختصر آنچه در زبان مردم معمول بود "ملک خان" نوشته اند که مقصد همه، همان یک شخص است که با حفظ احترام به ایشان و اما برای سهولت کار اگر در این نوشته بعضاً تنها به ذکر مختصر نام شان یعنی "ملک خان" اکتفا میگردد، نباید دوستان شان بر آن انگشت انتقاد گذارند.

گزارش یک خاطره شخصی:

قبل از بحث روی اصل موضوع میخواهم به حیث مقدمه به گزارش یک خاطره شخصی بپردازم که شاید خالی از دلچسپی نباشد، از اینقرار: هنوز سیزده سال داشتم و صنف نهم لیسه حبیبیه بودم، که از خانه آبائی واقع در جوار محله "باغبانکوچه" - عقب مقبره اعلیحضرت تیمورشاه از شهر قدیم کابل به کارته چهار "شیرشاه مینه" کوچ کردیم و هر روز بوسیله بس شهری به مکتب می آمدیم. ایستگاه سرویس ما در طول سرک دهمزنگ تا کوه سنگی (میرویس میدان)

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

آن وقت مسمی به "قلعه کُلْخک" بود که بعداً با اعمار مکتب تخنیک عالی به آن نام شهرت یافت. در همین جا خانه های آهن پوش در جوار سرک عمومی از طرف یکی از بانکها ساخته شده بود که از جمله ساختمانهای اول منطقه بشمار میرفت. هر روز صبح وقتی به مکتب میرفتم، خانه سوم که تقریباً متصل به ایستگاه سرویس بود و همه روزه جلو آن آب پاشی میشد و از طراوت بهتر از دیگر خانه ها برخوردار بود و هر وقت چند نفری در پیش روی آن دیده می شدند، نظرم را جلب میکرد و می گفتند که این خانه مربوط ملک خان وزیر مالیه است. هیچگاه تصادف نکرده بود که من وقت خروج او را ببینم و اما نامش را بسیار شنیده بودم. ما دو سرک بعدتر در حواشی مسجد جامع کارته چهار (اکنون مسجد شیرشاه مینه) زندگی میکردیم و پدرم در اوقات مختلف برای ادای نماز به آن مسجد میرفت.

خوب بیاد دارم که در صنف هشتم مکتب بودم (1335)، بار اول در ماه مبارک رمضان با پدر جهت اشتراک در ختم کلام الله مجید حین ادای نماز تراویح به آن مسجد میرفتم و با دیگر جوانها تا شروع نماز در دهن دروازه روی پته های زینه نشسته باهم مصروف خنده و خوشی بودیم. یک از شب ها چشم بیک مرد بلند قامت با صورت مردانه و دریشی تاریک افتاد که از جلویم رد شد و در عقب او یک نفر با یک لوله قالیچه زیر بغل در حرکت بود. وقتی داخل مسجد شد، همه به او احترام کردند و او با شور دادن سر بطرف صف اول رفت و نفر همراهش به سرعت جا نماز قالیچه ای را برایش در عقب امام هموار کرد. او ضمن مصافحه از دور با بعضی ها وقتی نزدیک به صف اول شد، راه خود را تغییر داد و بسوی پدرم که به احترام او ایستاد شده بود، شتافت و هردو باهم پس از بغل کشی و مختصر سلام و علیکی به جاهای خود قرار گرفتند.

وقتی از نماز خلاص شدیم و راهی خانه بودیم، از پدرم پرسیدم که این شخص کی بود؟ با تعجب گفت که او را نشناختی؟ او وزیر صاحب مالیه عبدالملک خان وزیر وزارت ما است. از پدرم که بعد از نشیب و فراز های زندگی و تحصیل در جرمنی بالاخره توانسته بود به حیث عضو تقنیش در آن وزارت شامل کار شود، پرسیدم که او با شما لطف زیاد کرد و همه متوجه شدند؛ گفت او مرد صادق و فعال است و از خدمتگاران صادق وطن قدردانی میکند و علاوه نمود که چندی قبل مرا به اطاق کار خود احضار کرد و گفت در نظر دارد یک قطعه فوتوی پدرم مرحوم میر هاشم خان وزیر مالیه را که اولین وزیر مالیه در عصر امانی و مؤسس آن وزارت بود، به پاس خدمات بزرگ او در دهلیز آن وزارت آویزان کند و از من خواست تا یک قطعه فوتوی رسمی پدرم را برای شان تقدیم دارم و نیز علاوه کرد که میخواهد اولین جریده اقتصادی افغانستان را که در آن عصر بنام "ثروت" نشر می شد، دوباره به حیث نشریه رسمی وزارت مالیه احیا و به نشر بسپارد. خلاصه پدرم گفت که چند قطعه عکس را برای شان بردم و یکی را انتخاب و چند روز بعد با اندازه بسیار بزرگ چاپ و در دهلیز نصب کردند و نشر جریده ثروت را بنام "وته - ثروت" نیز بعداً رویدست گرفتند. پدرم از اینکار وزیر خود با قدردانی زیاد یاد کرد.

وقتی ایام عید فطر رسید، روز دوم عید پدرم گفت جهت تبریک عید نخست بخانه وزیر صاحب میرود و بعد جاهای دیگر، من از پدرم خواهش کردم که اگر مرا نیز با خود به خانه وزیر صاحب ببرد؛ گفت خوب است؛ هردو پیاده بسوی خانه ایشان که فاصله کم از خانه ما داشت، رفتیم. در دهن دروازه دو سه نفر دیگر نیز با ما یکجا شدند و وقتی داخل سالون شدیم، چند نفر دیگر نیز نشسته بودند. وزیر صاحب بار دیگر با پدرم بغل کشی کرد و بعد از عرض تبریک، پدرم مرا معرفی کرد و گفت پسرم عبدالله نیز آرزوی دیدار شما را داشت. من احترام کردم و نشستیم، چند دقیقه بعد پدرم اجازه رخصت گرفت و هردو ایستاد شده و من نیز مجذوب سیمای این مرد با وقار بودم که ناگهان دست به جیب برد و یک نوت ده افغانیگی کاملاً جدید را برایم تحفه عیدی داد و باز دست به جیب برد و یک نوت ده افغانیگی دیگر را نیز به آن علاوه نمود و گفت برای دیگر جوانها ده افغانی عیدی میدهم، ولی چون تواز پدرت خواهش دیدار مرا کرده ای، ده افغانی بیشتر. تشکر کردم و او بر سر دست کشید و خواستم به پاس این لطف دست شانرا بیوسم، دست خود را عقب کشید و با صدای ملایم ولی آمرانه گفت: تو "سید" هستی، من نمیگذارم دستم را بیوسی و اما نوازشم داد و خدا حافظی کردیم. این اولین و آخرین دیدار من با این شخصیت محترم و با وجاهت بود و اکنون بر میگردم به اصل موضوع.

د پانو شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لمخې په څیر و لولئ

مختصری در باره زندگی نامه ملک خان (عبدالرحیمزی) :

کوشیدم تا مختصر سوانح رسمی شانرا پیدا کنم، میسر نشد و اما چیده و برگزیده از مآخذ دست داشته به این معلومات دست یافتم:

لودویک آدامک افغانستان شناس معروف در کتاب "قاموس سوانح شخصیت های معاصر افغانستان، معلومات مختصر ذیل را ارائه میدارد: عبدالمک عبدالرحیمزی، پسر عبدالرحیم خان از قوم احمد زی متولد سال 1914 میلادی در لوگر سفلی، وزیر مالیه 1953، سفر به امریکا 1956، زندانی 1957، رهائی از محبس 1978، وفات 1982. (مآخذ شماره 1 - صفحه 8) (نوت: لست مآخذ در ختم این مقاله با قید شماره های آن درج است)

سید مسعود پوهنیار در مورد او چنین می نویسد: عبدالمک عبدالرحیمزی که به ملک خان شهرت داشت، پسر عبدالرحیم خان میباشد که در سال 1914م در گوهران لوگر تولد شد، وی منسوب به قوم "عبدالرحیم زی" است که شاخه از قوم بزرگ احمد زی میباشد و در لوگر سفلی مسکن دارند. ملک خان در ترکیه در شق لوژستیک حربی تحصیلات خود را به پایان رسانید، مدتی معاون و بعد رئیس لوازمات وزارت دفاع بود. در سال 1955م [1953] در کابینه سردار محمد داؤد بحیث وزیر مالیه ایفای وظیفه میکرد و وزیر بسیار مقتدر و مقرب و خود سر بود. بعد از آنکه داکتر عبدالرؤف حیدر از چوکی وزارت اقتصاد استعفی داد، ملک خان آن وزارت را نیز سرپرستی میکرد. بعد از آنکه در سال 1956 بعد یک سفر رسمی از امریکا به وطن عودت کرد، در سال 1957 محبوس گردید به اتهام اینکه به دسیسه کدام مملکت خارجی (اغلباً امریکا) میخواست کودتا نماید. (مآخذ شماره 2 - صفحه 221)

الف. هارون در کتاب "داؤد خان در چنگال ک.ج.ب." می نگارد که ملک خان یک شخص صاحب مطالعه و فردی دارای ابتکار و طرفدار دسپلین و انضباط نظامی بود. پس از آن که داؤد به صدارت رسید، ملک خان را به رتبه دگروالی به حیث وزیر مالیه مقرر کرد. (مآخذ شماره 13 - صفحه 26)

داکتر عاصم اکرم در زمینه می نویسد: «در این شکی نیست که عبدالمک خان شخص پرکار و پرابتکار و طرفدار دسپلین و انضباط نظامی مثل داؤد خان بود. چندان تحصیل خاص نکرده بود، قبل از آمدن به کابل، احتمالاً در لوگر درسی را در مکتبی خوانده بود. در کابل اول داخل اداره استخبارات شد، اما وقتیکه یک کورس محاسبه دانه شد، او توانست به تشبث شخصی خود شامل آن شود. در آن وقت داؤد خان وزیر دفاع بود و عبدالمک خان کدام کاری را انجام داده بود که سبب جلب توجه وزیر دفاع بود، به شکلی که او را به حیث مدیر لوازم مکتب حربیه مقرر کرد. بعد ملک خان با استفاده از یک فرصت مناسب یک دوره تحصیل را در ترکیه هم سپری نمود. در مکتب حربیه وقتیکه معلمی غیر حاضر می بود، عبدالمک خان چون با لسان و طرز تدریس استاد های ترکی بلد بود، به عوض استاد غایب به شاگردان درس میداد. به مرور زمان ملک خان نزد داؤد خان اعتبار زیاد پیدا کرد و وقتیکه جنگ صافی در گرفت، داؤد خان به او مسئولیت اکمالات را تفویض کرد و کمی بعد از ختم جنگ صافی، چون از خدمات و جدیتش در کار راضی بود، او را به ریاست تفتیش عینیات اردو مقرر کرد.»

عاصم اکرم می افزاید: «عبدالمک خان از جمله اشخاصی بود که به سردار داؤد خود را خیلی نزدیک ساخته بود و مدار اعتبار عام و تام وی شده بود و حتی گفته میشود از جمله اشخاصی بود که به اصطلاح از قالب سیستم داؤد خان برآمده بود، لیکن در آخر روابطش با داؤد خان خراب شده بود، به شکلی که بالاخره داؤد خان او را بر طرف کرد و در حقیقت او را از بین برد. بصورت واضح و دقیق علت آن تحول را گفته نمیتوانیم، اما یحیی نوروز به ارتباط این قضیه چنان حکایت میکند: «بیادام است که در آن موقع عبدالمک خان به لوگر برای شکار رفته بود و از آنجا داؤد خان او را به کابل خواست و چنانچه شخصیکه در افغانستان ادعای هر چیز را داشت، متکی برحمایه که از جانب داؤد خان برخوردار بود، به همین ترتیب بندی شد. علت واقعی و دلیل اصلی معلوم نیست، باید به افواهاات مردم گوش بدهیم... تصمیم دستگیری او ناشی از کدام راپور استخبارات بود و داخل شدن در مغز استخبارات آن زمان کاری سهل

د پانو شمیره: له 3 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو لمخې په څیر و لولئ

نیست... افواهاست مردم چنین بود که ملک خان مغرور قدرت و صلاحیت که پیدا کرده بود، شده بود. وی بالاخره به این فکر رسیده بود که بدون داؤد خان هم می‌تواند در مملکت نقشی مهمی را بازی کند؛ و اگر به داؤد خان به نحوی از انحاء ثابت شده باشد که عبدالملک خان می‌خواهد بدون وی حکومت کند، همین خود به خود برای اتخاذ تصمیم کافی بود.» (مأخذ شماره 3 - صفحه 152)

پیمودن نردبان شهرت و ارتقا:

جنرال ذکریا ابوی شرحی مبسوطی در زمینه دارد، به این عبارات: «شاه سپه سالار شاه محمود خان [وزیر حربیه] را به تشکیل کابینه مامور نمود و با این حرکت و قرار، وزارت دفاع ملی [آنوقت حربیه] برای محمد داؤد خان خالی ماند. او وزیر دفاع ملی شد... داؤد خان حینیکه تکیه به چوکی سپه سالاری وزارت حربیه زد، برای تطبیق پلانهای خود یک عده دوستان، صاحب منصبان حربی پوهنتون و قوای مرکز را که به آنها اعتماد و دوستی داشت با خود به وزارت تبدیل نمود، از جمله: عبدالملک خان عبدالرحیم زی را. او یک صاحب منصب بسیار فعال، جدی پیشتاز شق محاسبه و لوازم که از بدو ماموریت عسکری تا تحصیل کورس لوژستیک شخصییت فعال شناخته شده بود، ستاره اش از شروع آشنائی با سردار محمد داؤد خان موافق افتاد، به ریاست تفتیش عینیات اردو تبدیل شد و در سایه حمایت داؤد خان به روش های تند اصلاحی دست زد. در این راه آنقدر پیش رفت که وزیر حربیه سابقه و صدراعظم و سپه سالار برحال نیز بی داغ نماند. این حرکات جدی او که نزد مردم محافظه کار و احترام پسند آن وقت به دیده خوب دیده نمی شد، مناسبات سرداران برادر را با شاه محمود خان ناگوار ساخت.»

او می افزاید: «اگرچه عبدالملک خان به اصلاحات حسابی و اداری با کمک صاحب منصبان ترکی اقدامات مفید و نوآوری های رویکار آورد، مگر از جانب دیگر سرعت اقدام او معضله هایی را در امور حسابی نیز وارد ساخت و باقیات و فاضله های بی اساس رونما گردید و این موضوع در یک سیستم و اردویی که صلاحیت ها در آن تمرکز داشت، اثر ناگوار پدید آورد و رنجش و مشکلات برای بسا صاحب منصبان خورد رتبه و جمعه بار آورد که سالیان متمادی جنجال ها دوام داشت. در عین موضوعات سیاسی در نیم قاره هند و پیشگوئی ها و فعالیت ها به تقسیم هند به منطقه هندو و مسلمان، نیز موضوعاتی را رویکار آورد که داؤد خان از وزارت دفاع کنار رفت و از صحنه خارج شد و جنرال محمد عمر خان به وزارت دفاع ملی مقرر شد. دوره کار وزیر دفاع جدید محمد عمر خان کوتاه بود، زیرا از یکطرف سرداران قدرتمند و فامیل شاهی به مخالفت او برخاستند و از طرف دیگر روابط او با عبدالملک عبدالرحیمزی که در آنوقت یک صاحب منصب لوژستیک بود و شخص معتمد محمد داؤد خان حساب می شد، روی مسائل حسابی برهم خورد و اما ملک خان با حمایت سردار محمد نعیم خان برای تحصیل به ترکیه اعزام شد و جنجال مؤقتاً برطرف گردید.»

پس از کنار رفتن جنرال محمد عمرخان از وزارت حربیه، محمد داؤد خان که برای مدتی به حیث سفیر افغانستان در پاریس ایفای وظیفه میکرد، به وطن برگشت و در اواخر سال 1328 مجدداً به حیث وزیر دفاع در کابینه عم خود سپه سالار شاه محمود خان مقرر شد. جنرال ابوی می نویسد: «درس لوحه پلان و اجرات او ترتیب و تنظیم و تسلیح بهتر اردو قرار داشت. صاحب منصبان طرفدار، مورد اعتماد و لایق را دور خود جمع نمود. اداره قوای مرکز درین وقت در دست دوست صمیمی او جنرال محمدعارف خان بود و در وزارت دوست دیگرش عبدالملک خان عبدالرحیمزی دگروال لوژستیک امور حسابی و تفتیش و لوژستیک اردو را ذمه دار شد. عبدالملک خان دوباره به نردبان پیشرفت صعود نمود. او که یک صاحب منصب فعال و پاک نفس بود، کلوپ عسکری را ترتیب بهتر بخشید، کوپراتیف عسکری را تأسیس کرد و در موضوعات مختلفه ابتکاری نمود، مگر شدت عمل که خاصه او بود، مورد پسند بسا صاحب منصبان سابقه دار و مسن نبود.»

جنرال ابویعلاوه میکند: «داؤد خان در پهلوی این دوست، همکار دیگری در قوای مرکز داشت جنرال محمد عارف خان. او با ازدواج با دختر مرحوم محمد علی خان برادر سردار محمد هاشم خان جزو فامیل شده بود. وی شخص بسیار

د پانو شمیره: له 4 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاروالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ

جدی، لایق، دارای حافظه قوی و بینظیر در شناخت صاحب منصبان و مردم بود. صاحب منصبان و دوستان او را با مشخصات فامیل، خصوصیت های اخلاقی و گذشته های کار و فعالیت های اداری می شناخت. بناءً در تعیین و تقرر اشخاص غلطی نمی کرد. او از جانب دیگر حایز یک انضباط تند و خشن نیز بود و بصورت عموم ی همه از او ترس و حذر داشتند. بدبین ها او را طرفدار جدی داؤد خان و حامی گرفتن قدرت برای داؤد خان می دانستند.»

دوره دوم وزارت دفاع سردار محمد داؤد خان که تقریباً سه سال و چند ماه دوام کرد، در اثر بروز اختلافات بین خاندان شاهی، بخصوص بین او و سپه سالار شاه محمود خان منتج به کناره گیری محمد داؤد خان از وزارت دفاع گردید و بجایش محمد عارف خان مقرر شد. این کناره گیری در حقیقت او را برای رسیدن به کرسی صدارت آماده می ساخت. تا آنکه فرصت فرا رسید و شاه محمود خان مجبور به استعفی گردید.»

جنرال ابوی در مورد استعفی جنرال محمد عارف خان از مقام وزارت دفاع می نگارد: «حینیکه محمد داؤد خان صدراعظم شد، ملک خان به وزارت مالیه و عارف خان به وزارت دفاع شامل کابینه شدند. سال 1334 بود که مناسبات بین افغانستان و پاکستان تا سرحد برخورد خراب شد، "سفربری" قسمی اعلان گردید و بعد از رفع تشنج، روابط بین جنرال عارف خان وزیر دفاع و عبدالملک خان وزیر مالیه نسبت عدم اکمال اردو برهم خورد و حمایت داؤد خان از وزیر مالیه، عارف خان را مجبور به استعفی ساخت و به حیث سفیر به خارج مقرر شد. از آن به بعد محمد داؤد خان امور اردو را که به آن عشق مفرط داشت، خودش بدست گرفت. (مأخذ شماره 4 - صفحه 61 - قسمت 3)

ملک خان به حیث وزیر مالیه و کفیل وزارت اقتصاد ملی:

عبدالرحیم غفوری یکی از همکاران بسیار نزدیک عبدالملک در وزارت اقتصاد ملی که نخست به حیث مدیر تدقیق و مطالعات و بعداً به حیث مدیر قلم مخصوص ملک خان ایفای وظیفه میکرد، طی یک مقاله مبسوط که در چهار قسمت در مجله وزین "آئینه افغانستان" در سال 1991 - 1992 به نشر رسیده است، راجع به کارکرد های ملک خان به حیث وزیر مالیه و نقش او در بین وزرای کابینه تحت عنوان فرعی: "عبدالرحیمی و کابینه سردار محمد داؤد" می نویسد: «او که واقعاً شخص فعال، متشیت و صاحب معلومات در رشته های مالی و اقتصادی [؟] بود،... و از معلمی پشتو در وزارت دفاع ملی خود را به مقام وزارت و نفر سوم کابینه رسانیده بود،... غالباً وزراء از قیل با او در باره پیشنهادات خود بطور شفاهی مذاکره و مفاهمه میکردند و او [در مجلس وزراء] می فهمید که در فلان موضوع از طرف کدام وزیر چه پیشنهاد میشود، در آن باره قبلاً مطالبی را تهیه و به مجلس ارائه میکرد تا نشان دهنده معلومات و دانش او برای دیگران بوده باشد... و طبق نظر او [مسائل] تصویب و عملی می شد که بعدها با همین کار خود، عده ای از وزراء را مخالف خود ساخته بود. ولی چون نزد سردار محمد داؤد خان و شخص شاه عزت و اعتبار زیاد پیدا کرده بود، لهذا وزرای پله بین و موقع شناس مخالفت کردن علنی را با وی برای خود مصلحت نمی دیدند.»

غفوری در عنوان فرعی دیگر از رقابت بین ملک خان وزیر مالیه و داکتر عبدالرؤف حیدر وزیر اقتصاد ملی با شرح مزید یاد آوری میکند و در یک قسمت آن می نویسد: «در ابتدای تشکیل کابینه سردار محمد داؤد در سال 1332 دکتور عبدالرؤف حیدر که به صفت دکتور اقتصاد و شخصیت علمی اقتصادی شهرت بهم رسانیده بود، گویا به معرفی شاعلی عبدالمجید خان زابلی به سردار معرفی و به حیث وزیر اقتصاد ملی (که این وزارت در ابتدای مقرری زابلی به صفت وزیر اقتصاد ملی از تشکیل وزارت تجارت جدا شده بود) عز تقرر حاصل نمود... زابلی میخواست از شهرت و معرفت آقای دکتور حیدر در امور اقتصادی و پلانهای انکشافی تا جائیکه طرح شده بود و یا در آینده طرح می شد، استفاده و اقتصاد در حال انکشاف کشور رنگ و رونق علمی و عملی بخود اختیار نماید.»

او می نویسد: «دکتور حیدر نیز در ابتدای آغاز کار خود پلانهای خیالی و ذهنی زیادی در ساحات مختلفه اقتصادی، صناعتی، زراعتی، تجارتي و غیره تا جائیکه در سکتور اقتصاد ارتباط داشت، ولو که در ساحه کار، فعالیت و صلاحیت

د پانو شمیره: له 5 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

خود وی نبود، مثل زراعت و معادن و غیره در مخیله داشت....، با یک نوع بلند پروازی خاص با شور و هیجان کار میکرد... از طرفی عبدالملک خان که از یکطرف مورد توجه دولت بود و از جانب دیگر لیاقت و اهلیت خودش در کارها و تشبثات او را موفق ساخته بود، موجب شد تا طرف رقابت آقای حیدر قرار بگیرد... وقتی [داکتر حیدر] ورقه عرضی را [در مجلس وزرا] پیش مینمود و برای توضیح، تثبیت و قبولاندن پیشنهاد خود از طرف صدراعظم، سردار محمد نعیم یا شخص عبدالملک خان طرف استجواب و استفسار قرار میگرفت، نمی توانست مجلس را طوریکه لازم بود، قناعت دهد و نظر و پیشنهاد خود را به تصویب برساند... آقای حیدر عوض اینکه در مقام دفاع برآید، تمام اوراق و ورقه های عرض [پیشنهادت] را جمع کرده با خود به وزارت می آورد و میگفت بچه ها نشد، رد شد. این عوامل بود که از یکطرف داکتر را بی حوصله ساخته بود و از جانب دیگر این احساس پیش دولت پیدا شده بود که او را وادار به استعفی بسازند.»

غفوری از قول داکتر رؤف حیدر می نویسد که برایش گفته بود: «شما دیدید که از طرف من چه پیشنهاداتی به مجلس وزراء در باره تأسیس مؤسسات انتقاعی ملی، کنترل و مراقبت ضمنی و غیرمرئی واردات در سکتور تجارت تقدیم گردید که غیر از اصول و پرنسیپ اقتصاد رهنمائی شده و دیگر هیچیک منظور نشد، بلکه همه رد گردید.» غفوری می افزاید که: «دکتور میخواست در سکتور انتقاع عامه، مؤسساتی بوجود آید و سکتور صنایع طوری توسعه یابد که سرمایه های کوچک را جلب کند و تشبثات خصوصی ممد منافع عامه باشد، صنایع دستی انکشاف پیدا کند و دولت عوامل انکشاف آنها فراهم سازد.» چون توجه به این نوع نظریات داکتر رؤف حیدر صورت نگرفت، همان بود که موصوف استعفی کرد و جایش را عبدالملک خان که در عین زمان وزیر مالیه نیز بود، به حیث کفیل وزارت اقتصاد گرفت. (مأخذ شماره 6 صفحه 97 تا 100)

عبدالرحیم غفوری در قسمت سوم مقاله خود زیر عنوان فرعی: "عبدالرحیمی یا ستاره طلوع کرده ای در افق افغانستان" به شرح چند نکته مهم می پردازد که خلاصه آن چنین است:

او در مورد خدمات ملک خان در وزارت مالیه به این نکات اشاره میکند: - متمرکز ساختن منابع عایداتی بوزارت مالیه، - مهیا ساختن منابع جدید عایداتی با انفصال بعضی شعبات از تشکیل دیگر وزارت ها و ادغام آن به وزارت مالیه، از جمله انتقال گمرکات که قبلاً از وزارت تجارت به وزارت اقتصاد ملی صورت گرفته بود، آنرا تحت اداره وزارت مالیه قرار داد، - ریاست شورای عالی دافغانستان بانک را که وزیر اقتصاد بعهده داشت، این وظیفه را به وزارت مالیه منتقل ساخت، - همچنان الحاق بعضی مؤسسات دیگر از قبیل دیپوی تعاونی مامورین (ریاست کوپراتیف) به آن وزارت، - "ریاست عمومی تهیه" را در وزارت مالیه تأسیس کرد تا امور خریداری های دولت را بطور کل انجام دهد و بدینوسیله صلاحیت دیگر وزارت ها در این ساحه محدود و مقید ساخت و همچنان سرپرستی و نظارت از اجرای پلان پنجساله اول را بحیث کفیل وزارت اقتصاد نیز بعهده گرفت. (مأخذ شماره 7 - صفحه 126 تا 129)

بیمورد نخواهد بود که یکی از نمونه های اجرات جدی ملک خان را که بطور عموم جزء خصلت و عادت همیشگی او بود، در مورد سرنوشت "ریاست کوپراتیف" از کتاب خاطرات سیدقاسم رشتیا که 8 صفحه را به گزارش رویدادها و برخورد های شدیدالحن کاری و رسمی خود با وزیر مالیه عبدالملک خان اختصاص داده است، از نظر بگذرانیم: رشتیا به این نظر است که وزیر مالیه میخواست همه فعالیت های مؤسسات و تشبثات اقتصادی (ولو کوچک) باید زیر اثر وزارت مالیه در آورده شود و از آنطرف نفوذ آن وزارت و بخصوص وزیر آن، حاکم بر فعالیت های اقتصادی و حتی تجارتی کشور گردد. رشتیا در عین زمان میخواست شیوه مغرورانه و تحکم آمیز ملک خان را در تشریحات خود به نحوی به نمایش بگذارد. طور نمونه توجه را به این چند مورد جلب میدارم:

رشتیا می نویسد: «وقتیکه حکومت جدید [داؤد خان] رویکار آمد، هر قدر با خود فکر کردم که به چه عنوان بحضور سردار داؤد خان رفته و خود را معرفی و یا گویا خود را به یاد بدهم و اظهار موجودیت کنم، خود را قناعت داده

نتوانستم....، وقتی کابینه تشکیل شد، مکتوبی به سردار محمد داؤد خان تقدیم و در آن تذکار دادم که وظیفه موجود من که ریاست کوپراتیف مامورین است، تحت اثر یک شورای عالی اجرای وظیفه می‌کرد. نظر به تغییر حکومت اعضای این شورا فعلاً تبدیل شده و کارهای من معطل است. خودم برای تقدیم راپور وظایف خود و هر امر و کار دیگر که به من محول گردد، با کمال میل حاضریم. نظر به این مکتوب بعد از چند روز سردار مرا بحضور خود خواستند. در این وقت عبدالملک خان وزیر مالیه جدید و سیدعبدالله خان والی کابل هم حاضر بودند. در حضور این دو نفر به صحبت شروع کرده، آنها راجع به کوپراتیف مامورین بعضی سوالات نمودند که من جواب گفتم. چون در آغاز حکومت سردار در ماه عقرب همان سال یک زمستان سرد و پیش از وقت شروع شده بود، لهذا راجع به تهیه غله اندیشه داشتند و این مجلس را هم به همین منظور تشکیل داده بودند. اول عبدالملک خان بطرف من رو گردانیده و به بسیار خشونت سؤال کرد که: "چرا شما غله مکفی به کابل وارد و ذخیره نکرده اید؟" من [رشتیا] به تبسم جواب دادم که من به امور دستگاه خود وارد هستم، همه کارها مرتب و سه برابر ضرورت موجود غله به کابل وارد و علاوه بر آن ذخایر ما در پلخمری، بغلان و غزنی موجود است که در فصل سرما هم میتوان آنها را به سهولت به کابل نقل داد... باز هم ملک خان بالحن عتاب آمیز گفت: "نه، این درست نیست، این چه نوع کارکردن و چه سیستم است؟ باید تا ماه قوس یک دانه غله هم در بیرون نمی ماند." من باز هم اظهار کردم که چندین سال است که این وظیفه بدوش من بوده و الحمدلله همیشه موفق بوده و پیش بینی ها لازم را نموده ام....»

رشتیا در ادامه این مجلس می نویسد: «دیدم عبدالملک خان میخواهد که من به صورت قطع بگویم که من از اجرای این کار برآمده نمی توانم و او هم موقع را غنیمت شمرده مرا رخصت کند و این وظیفه را هم بعهده بگیرد، اما در این وقت سردار مداخله نموده و گفتند: "باید راه حل پیدا شود، بهتر است میعاد را ماه حمل قرار دهیم." و به من [رشتیا] گفتند: "اگر برای اجرای کار کدام مشکل داشتید، از وزارت مالیه کمک بخواهید." این مجلس به همین جا خاتمه یافت. وقتی از اتاق خارج شدیم بنا به دوستی و نزدیکی که بین عبدالملک خان و بعضی اعضای فامیل موجود بود، دست خود را به شانه او گذاشتم و گفتم: وزیر صاحب چه لازم بود که شما در مجلس بامن چنین خشونت کنید، میتوانستید خواسته های خود را به من بطور خصوصی و به تنهایی به میان بگذارید. دیدم دفعته روی خود را گشتاند و دست مرا از شانه خود تکان داده گفت: "فاصله تانرا نگاه دارید، اینجا شخصیات نیست، من یک وزیر مسئول مملکت هستم، خودسری و استقلال معنی ندارد، کارهای شما مربوط وزارت مالیه است و باید برای هر کار از وزارت مالیه هدایت گرفته شود." در این وقت موتر آمد و از هم جدا شدیم....»

رشتیا در کتاب خاطرات خود عنوان کوچکی «کشمکش با عبدالملک خان» دارد که در آن شرح حال نظیر آنچه در بالا بطور نمونه ذکر شد، در موارد دیگر را چنین بیان میکند: هر روز برایم بیشتر واضح می شد که همکاری با عبدالملک خان برای من امریست نا ممکن. تا اینکه تصمیم گرفتم و باز به سردار محمد نعیم خان مراجعه کنم.... خلاصه رشتیا از نعیم خان خواهش کرد که اگر به وزارت خارجه برایش کار داده شود، اما نعیم خان برایش گفت: "چون وظیفه سابق شما در مطبوعات بود، حالا هم باید از همان راه پیش بروید، من راجع به شما با آقای میوندوال (که در آنوقت رئیس مطبوعات بود) هدایت میدهم"، و علاوه نمود که: "شما چند وقت انتظار بکشید و کوشش کنید که با عبدالملک خان تصادم زیاد نشود."

رشتیا علاوه میکند که: در همین جریان نقشه عبدالملک خان تثبیت شده بود و یک هیئت سه نفری مرکب از معین وزارت مالیه، رئیس اداری و مدیر قلم مخصوص وزارت مذکور به ریاست کوپراتیف آمده گفتند بما از طرف وزیر مالیه هدایت داده شده تا مسئله غله و تمام دفاتر ریاست کوپراتیف را تفتیش کنیم.... جریان تفتیش ادامه یافت، طوریکه رشتیا در صفحات 110 تا 112 کتاب خاطرات خود شرح میدهد و در مورد نتیجه آن او می نویسد: عبدالملک خان به این جوابها قناعت نکرده [در شورای عالی کوپراتیف] گفت: "در ریاست کوپراتیف از رئیس گرفته تا پایان همه درین راه غفلت نموده اند و پولهای حکومت تلف شده است." رشتیا می افزاید که: «این فقره و جوابیه من قبلاً به مجلس وزراء رجعت

داده شد و هر دو در مجلس قرائت گردید که باعث قناعت وزراء گردیده و در متن تصویب، موضوع مسئولیت شخص رئیس مسکوت ماند و فیصله بعمل آمد که مسائل حساسی توسط هیئت تفتیش و دائره محاسبه کوپراتیف حل و فصل گردد...» (برای شرح مزید دیده شود: مأخذ شماره 9 - صفحه 107 تا 112)

در اینجا برمیگردم باز هم به همان مقاله عبدالرحیم غفوری که در قسمت چهارم آن به چند خصوصیت دیگر و نحوه کار عبدالملک خان به تفصیل می پردازد و می نویسد که: ملک خان عادت داشت چون حجم کارها بردوش و ینهایت سنگینی میکرد، پیشنهادات و مراجعات را فوری و در آن واحد حل و فصل می مینمودف... بعضاً افتاد که یک امر او با امر دیگر وی مطابق نمیداشت و یا ضد و نقیض یکدیگر واقع می شد. عناصر خرده گیر در حضور او دست بسته ایستاده و اما در غیاب این حالات را به حیث سند از بی کفایتی و «چپوله سرانی» او ارائه میکردند. همچنان ملک خان «خوش داشت در حضورش از او و کار هایش تعریف و قدردانی نمایند و توصیف کنند تا باعث شهرت مزید او گردد. چنانچه اشخاص موقع شناس و پله بین از هر طرف گز میکردند و موفقیت های مهم و بزرگ او را در کار هایش ستایش می نمودند، بخصوص وکلای شورا و سناتور ها از اینکار سوء استفاده کرده و حسب دلخواه خود امر و حکم میگرفتند. (برای شرح مزید دیده شود: مأخذ شماره 7 - صفحه 128)

عبدالرحیم غفوری در پایان مقاله خود به یک نکته دیگر تماس میگیرد: گماشتن کمیسار ها جهت کنترل فعالیت ها و اقدامات کلیه مؤسسات و تشبثات خصوصی، اگرچه او هدف اصلی اینکار را می ستاید، ولی به دو مشکل عملی آن اشاره میکند: یکی این کمیسار های اشخاص فنی و مسلکی نبودند، دوم اینکه آنها مامورین دیگر اورگانهای دولتی بودند، و نمیتوانستند همیشه به این وظیفه ضمنی رسیدگی نمایند. (شرح مزید: مأخذ شماره 8 - صفحه 114 - 115)

در ختم مقاله غفوری در حالیکه سیاست اقتصادی دولت را به مثابه استشمام «بوی کمونیستی» تعبیر میکرد، اما در عین زمان به شرح خصلت ضد کمونیستی عبدالملک خان می پردازد که او در مذاکرات با هیئت های روسی چگونه از منافع افغانستان حمایت میکرد. (شرح مزید: مأخذ شماره 8 - صفحه 115)

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ